امام روزگار ما

دانستنی‌ها و داستان‌های کوتاه مهدوی

بسم الله الرحمن الرحیم

امام روزگار ما

نویسنده:

محمد میری

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام روزگار ما

مشخصات کتاب

سرشناسه:میری، محمد، ۱۳۵۸ -

عنوان و نام پدیدآور:امام روزگارما / محمد میری؛ [برای] حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی امامت و مهدویت.

مشخصات نشر:قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری:۱۰۱ ص.

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۲۰-۰

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع:مهدویت-- انتظار

موضوع:مهدویت-- احادیث

موضوعداستان های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها

شناسه افزوده:حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی امامت و مهدویت.

رده بندی کنگره:BP۲۲۴/۴/م۹الف۸ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی:۳۴۱۸۷۵۹

ص:۱

اشاره

امام روزگار ما

(دانستنی ها و داستان های کوتاه مهدوی)

امام روزگار ما

□ مؤلف: محمد میری

□ ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

□ نوبت چاپ: اول/ بهار ۱۳۹۳

□ شابک: ۰ _ ۲۰ _ ۷۱۲۰ _ ۶۰۰ _ ۹۷۸

□ شمارگان: دو هزار نسخه

□ قیمت: ۳۰۰۰ تومان

□ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف / خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ پ: ۲۶/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱(داخلی ۱۱۷و۱۱۶)/۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

□ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف / تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵-۱۵۶۵۵

□ www.mahdi۳۱۳.com

□ www.mahdaviat.ir

□ info@mahdaviat.ir

□ Entesharatbonyad@chmail.ir

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فؤادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، زینب احمدیان (ویراستار)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، حسن اخوان (طراح جلد)، سید مجتبی میررضوی (صفحه آرا) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

حسین احمدی

کد فایل: ۰۹۲۰۰۵

«فهرست مطالب»

کوتاه۲۷

جانشین۲۸

ص:۵

پیشگفتار

مهـدویّت، سرچشـمه زلال امیـد و عدالت، تنها باور صـحیحی است که آرامش بخش نگاه پریشان آدمی به آینده است. از این رو تعمیق این باور، نه تنها لازم بلکه ضروری به نظر می رسد.

در این راست____ا، مجموع__ه ی دانسـتنی ها و داسـتان های کوتاه مه__دوی، "ام__ام روزگ__ار م__ا"، گامی کوچک برداشته است و امیـد آن می رود بتوانـد روحیه ی حقیقت جـویی، تنـوع طلـبی و پرسـش گری"نوجوان و جوان"را به نحو شایسـته ای پوشش دهد.

در پایـان از حُج__ج اس__لام آقایـان: محمّ__د یوسـفیان و سیّ__د مه__دی مه__دوی نیـا و سـایر عزیزانی که ما را در به ثم__ر رسـیدن این اث__ر یاری نموده انـد تشـکّر و قدردانی می کنیم و منتظر انتقادها و پیشـنهادهای سازنده شـما خوانندگان گرامی هستیم.

انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعودعجل الله تعالی فرجه الشریف

بخش اول: پیداترین

اشاره

-مقدمه

-مهدی شناسی

-امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن

-ادیان، فرق و مذاهب

-چند نکته

مقدمه

اشاره

سبب خیر

نوجوانی هم عالمی دارد، بخصوص گعده با رفقا! یادش بخیر، استاد می گفت: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.» هنوزم شیرینی سؤالات مهدوی که چندتایی دنبالش می رفتیم و حلّشان می کردیم، زیر دندونمه؛ چراکه شک و تردید اگرچه جایگاه بدی است ولی معبر و گذرگاه خوبی است.

اُوم؛ چقدر شیرین بود! جانم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف!

واکسن

می گفت: «آب اگر حرکت نکند، می گندد.» و نتیجه می گرفت: «اگر در مردم یک حالت آرامشی باشد و بر معتقدات دینی و مذهبی، تازیانه شک نخورد، در آن صورت غیر متخصصین مذهبی، پیشتاز آن معتقدات می شوند و دائم از خودشان چیزی می سازند.» (۱)

عجب؛ پس واکسن اعتقاد به مهدویّت، شبهه و سؤالات آن است!

۱- .برگرفته شده از کلام شهید مطهری قدس سرّه.

مهمات

جنگ شروع شده بود، فیلسوف بزرگی از بخارا با یک تَک، توانسته بود مواضع اعتقادی شیخی دانشمند از اهل قم را بگیرد. حالاـ او به سبب طول غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و... در شک و تردید بسر می برد و به نیروی پشتیبانی احتیاج داشت. فرمانده، شیخ صدوق، به کمک برخاست و با پاتَکی به موقع مواضع از دست رفته را پس گرفت. بعد از آن، مهمات درخواستی را نیز فرستاد؛ کتاب" کمال الدین و تمام النعمه."

ص:۱۵

مهدی شناسی

اشاره

بالا و عمیق

چندوقتی می شد، گمشده اش (۱) را پیدا کرده بود. برای همین هم جملات حکیمانه می گفت؛ «عقیده ی به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، عمیق تر می شود چون به حضرت حق توجّه کنی و به درگاهش دعا و إنابه نمایی و وظایف دینی ات را انجام دهی. سطح فکری نیز بالاتر می رود، با اوج گرفتن مرغ فکر به دو بالِ مطالعه و گفتگو با علماء، درباره ی حضرتش.»

۱- .علی علیه السلام: حکمت گمشده مؤمن است. (نهج البلاغه، حکمت ۸۰)

نام

خیلی علاقه داشتم نثر ادبی بنویسم آن هم برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف! بسم الله گفتم و شروع کردم. «چه سپیده دمی که سپیده دمید! چه عیدی که هدیه ی خدایی رسید! چه نیمه ماهی که ماهِ کامل درخشید! چه سالی که برکت، روسفید گردید! چه جایی که بیننده را به سرور و شادی کشانید!» اینجا بود که پدرم صدام زد. وقتی از پیش او برگشتم، خواهر کوچکم نثرم را آراسته بود؛

«آری، سامرّاء، سال ۲۵۵ (ه_ ق)، نیمه ماه شعبان، روز جمعه، هنگام سپیده دم، گل خوشبوی نرگس، هم نام نبی، منجی موعود، دیده به جهان گشود!»

شهرت

هر سال، نیمه شعبان، حاج رضا بروشور هیئت را آماده می کرد. عادت داشت روی صندلی چرخدارش بنشیند و بنویسد. می گفت: «این سوغات جنگ، ذهنم را باز می کند!»

امسال فقط توانست یک پاراگراف بنویسد؛ «هدایت شده ای که مردم را به حق می خواند (مهدی)، قیام برای حق می کند (قائم)، باقی مانده ی حجّت ه_ای خدا و آخری_ن ذخیره اوست (بقیه الله)، ح_اکم و فرم_انروای یگانه زمان است (صاحب الزمان و ولیّ عصر)، همه در انتظار مَقدَم اویند (منتظَر) ... .»

و البته که شهدا منتظِران واقعی ظهورند!

پنهان

می خواستند نور خدا را با دهان ناپاک شان خاموش کنند. قتل دوازدهمین جانشین رسول خدا در ذهنشان جَوَلان داشت. خلیفه بودند دیگر، آن هم از نوع عباسی اش.

والله مُتِمُّ نُوره ... . «ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند.» (۱)

همان هم شد، ولادت آن حضرت پنهانی بود.

۱- .سوره صف، آیه ۷ (ترجمه آیت الله مکارم دام ظله).

شگفت

چه ب_اورپـذیر است کلامی که قرآن تأییـدش کنـد! وقتی عیسـی، روح الله، به قـدرت خـدا بـدون پدر پای بر زمین می نهد، دیگر چه جای تعجب است اگر همان قـدرت، اثر حمل و نشانه بارداری را از نرجس خاتون بردارد. بله؛ می شود بزرگِ بانوان حرم اهل بیت علیهم السـلام، حکیمه خاتون (عمه بزرگوار امام یازدهم)، در شب نیمه شـعبان و چند ساعت پیش از ولادت، از واقع شدن این امر بزرگ آگاه شود.

راستی که شگفت است قدرت حق تعالی!

بی تردید

((...یَعرِفُونهُ کَمـا یَعرِفُون أبنـائَهُمْ...))؛ «او (پیـامبر) را همچون فرزنـدان خود می شناسـند.» (۱)جا خورد؟! «چطور ممکن اسـت اینقدر دقیق بشناسند؟»

ظُهر وقتی امـام جمـاعت مـدرسه، شـمایل و اوصـاف حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف در روایات که؛ «چهره ای گندمگون، پیشانیِ بلند، ابروان هلالی، چشمان سیاه و درشت و... دارد. اهل عبادت و شب زنده داری، زهد و پارسایی، صبر و بردباری، عدالت و نیکوکاری و... است.» را بیان کرد، سَری جنباند و بر تردید بی موردش خندید.

۱- .سوره بقره، آیه ۱۴۶ (ترجمه آیت الله مکارم دام ظله).

قادر

پارسـال قمه کش قهّاری بود، یک سـر و گردن بزرگتر از همه قُلـدرهای شـهر؛ اما امسال غم هجران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف، بر دوشـش سنگینی می کرد و ادیبانه می گفت: «ما را چه به قُلدری وقتی خدا اراده کرده امام، از اوّل زندگی، مَظهر قـدرت و اقتـدارش باشـد؟! پس او بـا قـدرت نمـایی پروردگـارش عجین شـده است! حـال چون گوش در ژرفای دوران زندگی حضرتش تیز کنیم، هم دوران اختفاء، هم دوران غیبت(صغری و کبری) و هم دوران ظهور، هر سه فریاد می زنند: خدا قادر است، خدا قادر است، خدا قادر است!»

گردنش هم پیش خدا و امامش از مُو باریکتر شده بود!

دوران اختفاء

حرفش تمام نشده بود که به یاد حضرت موسی افتادم. می گفت: «امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از آغاز ولادت تا شهادت پدر بزرگوارش، پنهانی زندگی کردند و در این دوران امام عسگری علیه السلام با نوشتن نامه و دادن عقیقه (۱)، تنها نزدیکان و خواص را از ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطّلع ساختند.»

خُب؛ شاید هم صحبتی با خدا و کلیم اللّهی، اقتضائش ولادت پنهانی است!

۱- . قربانی کردن حیوانی، جهت سلامتی فرزند تازه متولد شده را گویند. عقیقه، مستحب مؤکّد است.

دیدار

قرارمان زیر گنبـد مسـجد بود. مثل همیشه با یک بغل کتاب آمد. جلد دوم"کم_ال الدی_ن" را بهم داد و گف_ت: «از باب ۴۲، حدیث ۱۰ را نگاه کن؛ یکی از بزرگان شـیعه روشن ات می کند.» فوری بازش کردم. از قول محمّد بن عثمان نوشته بود: چهل نفر از شـیعیان، نزد امام یازدهم گِرد آمدیم. آن حضـرت فرزندش را به ما نشان داد و فرمود: «پس از من این، امام شما و جانشین من است ... .»

راست می گفت؛ معل_وم شد در زمان ام_امِ عسگ_ری علیه السلام، برخی افراد موفق به دیدار فرزندشان شده اند.

تا ظهور

پنج سال بیشتر نداشت که خلیفه ی بد اندیش عباسی، پدر بزرگوارش را به شهادت رساند و بعد از اینکه مطّلع شد او بر جنازه پدر، نماز خوانده است قدم در راه دستگیری اش نهاد.

چه خیال باطلی! چه که از هنگام شهادت امامِ یازدهم، دوران غیبت شروع شد و تا هنگامه ی ظهور ادامه دارد.

امتحان

آیا مردم گمان کردنـد همین که بگویند: "ایمان آوردیم"، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! (۱) این سنّت الهی است و در هر امتی جاری. بله؛ آزمایش قوم نوح با قوم صالح و ثمود و دیگر امتها فرق می کرد؛ ولی این، با وجود شرایط زمانی و اجتماعی متفاوت، طبیعی است.

کلامش که به اینجا رسید با خود اندیشیدم: «درست است که علت غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به روشنی معلوم نیست؛ اما نکند حکمت آن، امتحان و آزمایش امّت رسول خدا، در این شرایط باشد؟»

۱- . سوره عنکبوت، آیه ۲ (ترجمه آیت الله مکارم دام ظله).

کوتاه

بـا اینکه پیر بود امـا اص_رار داشت بدانـد"غیب_ت صغ_ری"یعنی چه؟! گفتم: «ببین مـادر جـان، غیبت امـام زمان عجل الله تعـالی فرجه الشـریف دو مرحله دارد که یکی از سـال۲۶۰ ه_ . ق (هنگـام شـهادت پـدرشان) تا سال ۳۲۹ ه_ . ق (حـدود ۷۰ سـال) طول کشـی_د. به این"غیب_ت"، کوتـاه مـدت یـا "صغ_ری"می گوینـد. مهم ترین ویژگی اش هم این است که امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف، چهار نفر را به عنوان جانشـین و نایب خاص خویش انتخاب کرد تا مردم از طریق آنها با ایشان در ارتباط باشـند. البته در این دوره هم بعضـی ها، موفق به دیدار و ارتباط مسـتقیم با حضرت می شدند.» حالا دیگر لبخند می زد.

خودمانیم، خنده بر هر چهره ای زیباست!

جانشین

علمش حسابی از خودش بزرگتر بود! گیر داده بود الآن که دوران "غیبت کبری" است جانشین امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، چه کسی است؟ می گفت: «یعنی ما را به حال خودمان رها کرده اند؟!» وقتی فهمید امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در این دوره، عالمان و فقیهان را به عنوان "جانشین عام" خودشان به مردم معرفی کرده و از آنان خواسته اند در امور خود به عالمان رجوع کنند، می گفت: «حالا دیگر خیالم راحت است.»

نگو؛ عمل به وظیفه هم حسابی برایش مهم است!

بهره

خیلی ناراحت بودم. فکـر می کردم؛ «حالا که امـام زمـان عجل الله تعالی فرجه الشریف غایـب است،حتماً ما از وجود نازنینشـان بی بهره ایم!» تـا اینکه روایت مشـهور از پیامبر و خود حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف که بهره بردن مردم از "امـام غایـب" به بهره بردن شان از خورشـید پشت ابـر تشبیه شـده است را دیـدم. تازه فهمیـدم؛ «میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است!»

تشرّف

با اینکه تازه پشت لبش سبز شده بود اما سؤال پخته ای مطرح کرد. از کتاب "مفاتی_ح الجن_ان"، حکایت تشـرّف حاج علی بغـدادی خـدمت امـام زمـان عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف در دوران غیبت کبری را آورد و گفت: «مگر امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف در آخرین توقیع و نامه ی خود به آخرین نایب خاصـش نفرمودند: «کسی که ادعای مشاهده کند، ...، او دروغ گو و افترازننده است»؛ پس حاج علی راست نگفته است؟»

از دقتش خوشم آمـد. بلافاصـله سـخن شـهید صـدر قـدس سـرّه را برایش خوانـدم: «مراد، ... [این است] که شـخص بـا ادعای مشاهده و ارتباط بخواهد عقاید و نظر خود را با نام پیام های امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به مردم القاء کند.»

فهمش هم بالا بود چون نتیجه گرفت: «دیدار حضرت، امر ممکنی است اما شاهد و دلیل می خواهد!»

دوران ظهور

امیـد در چشـمانش موج می زد. همیشه یک دعا وِرد زبانش بود؛ «پروردگارا! علائم ظهور (۱) را هر چه زودتر پدیدار گردان وامام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را برسان!»

سربازی حضـرت مه_دی عجل الله تعالی فرجه الشـریف، از هنگام ظهور تا رحلت شان آرزویش بود و اینکه بتواند با مولایش عدل و دین را بر زمین خسته از سیاهی بگستراند، همه ی فکرش.»

این بلندای نظر، غبطه ندارد؟!

۱- . مانند خروج سفیانی و ندای آسمانی که از علائم قطعی ظهور هستند.

ویژگی

بـا وجـد از جـا برخـاست. زیر لب چیزی را زمزمه می کرد. اسـتاد تاریـخ مان بود. کنجکاو صـفحه ی باز کتاب روی میزش را خواندم:

«امـام حسـین علیه السـلام: مهـدی را بـا آرامش و وقـار و شـناخت حلاـل و حرام و نیـاز همگان به او و بی نیازی او از دیگران خواهید شناخت.

امام صادق علیه السلام: به خدا سوگند! لباس او جز پارچه ای زبر و خشن و غذای او، جز غذای ساده نیست.

امام رضا علیه السلام: اوعالم ترین مردم و حکیم ترین مردم و با تقوا ترین مردم و سخی ترین مردم و عابدترین مردم است.»

استاد هم حاشیه زده بود؛ «این است فرمانروای آسمانی!»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن

اشاره

مُفسِّر

شهـامتش در پرسـش قرین ادب بود. می دانست قرآن کریم، در جایگـاه قـانون اساسـی اسـلام است؛ اما موارد متعـددی بر می شمرد که قرآن کلیـات مسائـل اسـلامی را مطرح کرده است، "توضـیـح دهن_ده" آنها را جسـتجو می کرد؟! آیه ۴۴ سوره نحل را که خوانـدم مشـکلش حل شد؛ چرا که صـریحاً، پیامبر را مبیّن و مفسّ_ر قرآن معرفی کرده است و او خوب می دانسـت جانشینان واقعی پیامبر نیز چنین اند.

می گفت: «وه که چه شور انگیز می نماید؛ تفسیر قرآن به بیان زیبای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف!»

معرفی

عقیـده اش این بود؛ «همیشه اولین قـدم سـخت ترین کار است!» خودش، چهار پنـج قدمی در شـناخت قرآن برداشـته بود. حالا دقیقاً می دانست قرآن کریم برای معرفی افراد از روش های مختلفی اسـتفاده کرده است. می گفت: «قرآن کریم با بیان صفات و ویژگی ها، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را معرفی کرده است نه با ذکر نام و نشان. خب؛ اگر انسان ها آنقدر بالغ نشده باشند که این را بفهمند و او را بشناسند، آیا باید آخرین ذخیره ی الهی با آمدنش به خطر بیفتد؟!»

قطع آب

و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند "طال_وت" را برای زمامداری شـما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!» (۱)

جـالبه ها؛ نه تنها با ذکر نام، مشـکل حق ستیزان حل نشـده است و اختلاف از بین نرفته، بلکه گویی آبی به آسـیاب آنها بوده! پس شاید عدم ذکر نام ام_ام مه_دی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن، قطع آب به آسیاب دشمن است؛ باشد که دست به مخالفت و اختلاف نزنند؟!

۱- . سوره بقره، آیه ۲۴۷ (ترجمه آیت الله مکارم دام ظله).

احساس

تازه فهمیده بود نام امـام مهــدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با صراحت در قرآن ذکر نشده است. نگران و مضطرب می گفت: «الآن مخالفان اِل می کنند و بِل می کنند.» گفتم: «نگران نباش! چرا که برخی بزرگان گفته اند اگر ذکر می شد، انگیزه ی مخالفان برای تحریف قرآن بیشتر می شد و قرآن، این "احساس و روح زندگی"، در خطر تحریف قرار می گرفت.»

و البته که با احساس، زندگی زیباست!

خانه ی دل

حرف هایش ما را به فکر فرو برد؛ «نکند قرآن کریم چون از امامت و ولایت و مهدویّت و حکومت عدل جهانی لبریز است احتیاجی به ذکر نام نمی بیند و تنها به بیان ویژگی های آشکار این حقایق (۱) اکتفا می کند؟! یا شاید بهتر است بگویم، می خواهد ببیند در خانه کسی هست یا نه؟! چرا که در خانه اگر کس است، یک حرف بس است!»

۱- . برای نمونه، برخی از ویژگی ها و صفات حکومت جهانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سوره ی نور آیه ۵۵ و سوره ی انبیاء آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ آمده است.

غلبه

برایش مهم بـود. سؤال را نوشت و به امـام جمـاعت مسـجد داد. فردای آن روز جواب را که خوانـد: «بله؛ خـدا در سه جـا (۱) تصـری_ح می کنـد، دین اسـلام بر همه ی ادیان غلبه خواهـد کرد و بیش از ۲۵۰ آیه ی قرآن به امـام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و حاکمیت عدل و دین، اشاره دارد.» خوشحالی را در چهره اش می دیدی!

۱- . سوره توبه: ۳۳ و ۳۴، سوره فتح: ۲۸، سوره صف: ۸.

حاکمیّت صالحان

همیشه قرآن کـوچکی در جیبش بـود. در هر فرصـتی شـروع می کرد به خوانـدن آن.یـک روز که از سـردمداران و قلـدرهای جهان حرف زدم، قرآنش را بهم داد و گفت: «آیه ی۱۰۵ از سوره انبیاء را بخوان!»

خوانـدم: ((وَ لَقَـد کَتَبنَـا فِی الزَّبُورِ مِن بَعـدِ الـذِّکرِ انَّ الارضَ یَرِثُهَا عِبَادِی الصَّالِحُون))؛ در "زب_ور" بعـد از ذک_ر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایست_ه ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد».

وعده

هنوز یک دقیقه از آمدن معلّم و نشستن بچه ها نمی گذشت که بی اختیار از جایش بلند شد. معلّم گفت: «جانم؟!» تازه حواسش جمع شده بود. مِنمِنکنان گفت: «خدا وع_ده داده! می بخشید آقا، اینجا نوشته خداوند، به انسان هایی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند وعده می دهد که خلافت و حکومت در زمین را به آنان وا می گذارد و دین شان را پابرجا و برقرار می سازد.» (۱)

چه ذوقی کرده بود!

۱- . سوره نور، آیه ۵۵.

ادیان، فِرق و مذاهب

اشاره

منجی

خیلی مطالعه می کرد. می گفت: «عجب حالی می دهد کتاب!» کنارش که رسیدم، یک نگاهی بهم کرد و گفت: «جالبه؛ یهودی می گوید: ماشِیَح، مسیحی می گوید: مسیح، زرتشتی می گوید: سوشیانس، هندو هم می گوید: ویشنو.» گفتم: «چه می گویی؟» گفت: «این کتاب را ببین! منجی موعود جهان در مذاهب دیگر به این نام ها خوانده می شود؛ اما خودمانیم، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ما عشق است!»

عالِم

برگه ی تایپ شده ای را کنار مسجد جامع بهم داد و رفت. لیستی بود از کتاب تورات و ملحقات آن درباره ی بشارت ظهور مصلح جهانی در آخرالزمان.

بشارت ظهور را در زبور داود، کتاب اِشَعیای نبی، کتاب زکریای نبی، کتاب دانیال نبی و کتاب حیقوق نبی به دقت آدرس داده بود.

اوّلش کمی مردد شدم اما از اهالی چهار سو (۱) که پرسیدم، دلم قرص شد.

او از علما بود، آن هم علمای معتبر یهود!۰۹۱۹۷۴۶۴۴۵۸

۱- . محله یهودی نشین شهر یزد.

ص:۴۵

بشارت ظهور

اگرچه تأخیر نماید، برایش منتظر باش؛ زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد ...؛ بلکه جمیع امت ها را نزد خود جمع می کند.

(کتاب حیقوق نبی)

تذکره ی عمره

پنج شنبه صبح با امیر حسین رفتیم ستارخانِ تهران، اداره ی گذرنامه. مُـهر کـردن گذرنامه هـا وقت می بُـرد. به امیر حسین گفتـم: «کلیسـا را دیـدی؟!» گفـت: «خیلی قـدیمی به نظر می رسـید!» گفتم: «می دانی چهـار نفر، انجیـل را جمع آوری کردنـد و انجیـل به نـام آنهـا مشـهور شـده؟» گفت: «یعنی انجیـل، چهارتاست؟!» گفتم: «انجیل کنونی، مشتمل بر چهار انجیل مَتّی، مرقس، لوقا و یوحنا است.» کنجکاو پرسید: «از موعود هم حرفی زدنـد؟» عینکم را تکانی دادم و گفتم: «در انجیل و ملحقـات آن، پنجاه مـورد کلمه "پسـر انسـان" از نجات دهنـده ای سـخن می گویـد که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد.»

حالا دیگر مُهرها زده شده بود.

پسر انسان

و کمرهای خود را ببندید، چراغ های خود را افروخته بدارید. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. پس شما نیز مستعد باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نمی برید، "پسر انسان" می آید.

(انجیل لوقا.)

عترت

مطالعه ریاضی خسته اش کرده بود. «سُنن» هم روی میز جلویی چشمک می زد. می دانست «سُنن ابو داوود» از کتاب های مهم اهل سنّت است. دل به دریا زد و بازش کرد.

حدیث ۳۷۳۵؛ ام سلمه (۱): شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، از عترت من از نسل فاطمه علیها السلام است.»

حالا فقط می گفت: « فاطمه، فاطمه، فاطمه ... .»

۱- . همسر پیامبر و یکی از امّ المومنین می باشد.

نیش

با همان لهجه ی کابلی، در حالی که نمی گذاشت کسی به قبور ائمه بقیع نزدیک شود، جواب سؤال مان را داد و گفت: «چرا وجود ندارد؟! هم از نظر ما و هم شما، لقب منجی جهانی، "مه_دی" است. هر دو گروه عقیده داریم ظهور مهدی امری قطعی است. حکومتش را فراگیر می دانیم. نزول حضرت عیسی و اقتدای او به مهدی را قبول داریم» و چند مورد دیگر را هم برای مان شمرد؛ اما بعدش گفت: «مگر می شود یک انسان، هزار سال عمر کند و شروع کرد به تخریب عقائد شیعه!»

حرف روحانی کاروان درست از کار درآمد: «وهّابی ها اول اعتماد را جلب می کنند بعد نیش شان را می زنند!»

گستره ی حکومت

دلم می خواست مدت حکومت مولای مان را بدانم. به دبیر دینی که گفتم، گفت: امام باقر علیه السلام می فرمایند: «قائم علیه السلام، ۳۰۹ سال مالک زمین می شود و در آن، حکومت می کند؛ همان گون_ه که اهل کهف در غارشان درنگ کردند. زمین را پر از ع_دل و داد خواهد کرد، آن گون_ه که پر از ظلم و جور شده باشد. خداوند برای او شرق و غرب عالم را فت_ح خواهد کرد... .» (۱) و ادامه داد؛ اما این یک احتمال است زیرا روایات دیگری نیز در این باره آمده است.

خُب؛ دانستن همین مطلب هم غنیمت است دیگر؟!

۱- . بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

انصاف

شنیده بودم اهل سنت ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را قبول ندارند؛ بلکه معتقدند او در آخر الزمان به دنیا می آید. از گنبد که برمی گشتم، طلبه ای ترکمن با چهره ای بشاش، دُرست آمد کنارم نشست. نزدیکی های گرگان دیگر با هم رفیق شده بودیم. شنیده ام را مطرح کردم. آخوند (۱) چِپرلی گفت: «ابن جوزی حنفی در کتاب "تذکره الخواص" و محمد بن یوسف شافعی در کتاب "البیان فی اخبار صاحب الزمان" و برخی دیگر از علمای ما ولادت حضرت را پذیرفته اند؛ اما اکثر آنان قبول ندارند.» بعد با تأملی معنادار ادامه داد: «اگر یکی از دلائل برای ولادت، کلام پیامبر صلی الله علیه و آلهو اهل بیتش علیهم السلام باشد، انصافاً نمی شود ساده از آن گذشت!»

دَمِ انصافش گرم!

۱- . ترکمن ها به علمای دینی خود "آخوند" می گویند.

دلیل

زیر لب می گفت: همه از دردسر فراری اند! گفتم: «منظورتان چیست؟!» آخوند چِپرلی مکثی کرد و گفت: «ببین؛ بیش از ۹۰۰ حدیث از شیعه و سنی داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «خلفای بعد از من دوازده نفرند.» پذیرش ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توابعی دارد که هرچند به مسأله خلافت و امامت نمی انجامد اما علمای ما را مقابل انبوهی از روایات از جمله روایتی که گفتم قرار می دهد که توجیه شان زحمت دارد. خُب؛ اگر اصل ولادت انکار شود، دردسر توجیه هم از بین می رود!»

بعد هم چشمانش برق غریبی زد و به فکر فرو رفت.

چند نکته

اشاره

حاج آقا

شروع کرد به توضیح دادن یک بحث دینی و انسان شناسانه؛ «حاضر و ناظر دانستن امام زمان امام عجل الله تعالی فرجه الشریف به این معنا نیست که امام با چشم سر، افراد را نگاه می کند، همان گونه که شاهد و ناظر بودن خدا نیز شهود و دیدن مادی نیست؛ بلکه معصومین علیهم السلام دارای حقیقت وجودی بسیار بلندی اند که احاطه ی حضوری آنها به موجودات را در پی دارد ... .»

راستش؛ بعضی از حرف هایش را نفهمیدم اما فهمیدم چرا بچه های کلاس به او می گویند: «حاج آقا!»

عَرضه

ترس بَرَم داشت! آیه ی قرآن را که نمی شود ندیده گرفت؛ «بگو: عمل کنید، خـدا و رسولـش و مؤمنـان [ائمه ی اطهـار علیهم السلام]، اعمال شما را می بینند ... .» (۱) به خودم نهیب زدم؛ «حواست جمع باشد، کارهایت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عَرضه می شود! دنیا هم هر کس را بتواند عوض کند، فرمانروای زمان را نمی تواند!»

۱- . سوره توبه، آیه۱۰۵.

عمر جاویدان

وقتی خواند؛ «اگر او [یونس علیه السـلام] در شـکم ماهی تسبیح نمی گفت، تا روز رسـتاخیز در شکم ماهی می ماند. (۱) طبق این آیه ی شـریفه، عمر بسیار طولانی (از عصر یونس علیه السلام تا روز رست_اخیز) که در اصطلاح زیست شناسان، "عم_ر ج_اوی_دان" نامیـده می شـود، برای انس_ان و حیـوان (مـاهی) از نظر قرآن امکـان پـذی_ر است.» بُ_هت زده می گفت: هزار نکته ی باریک ت_ر زِ م_و اینجاست! ام_ام زم_ان عجل الله تعالی فرجه الشریف که عمری ندارد!

۱- . سوره صافات، آیه۱۴۴.

حاکم زمان

دست به دامن شیخ صدوق قدس سرّه شد. به جلد دوم "کمال الدین وتمام النعمه"، باب ۴۶، استناد کرد که بر اساس برخی روایات، عمر حضرت نوح علیه السلام، ۲۴۵۰ سال طول کشیده است و ۹۵۰ سالی که در آیه ی۱۴ سوره ی عنکبوت آمده است، مدت پیامبری آن حضرت است. و ادامه داد: «در این صورت، طبیعی است حاکمی که حتی بر زمان هم حکومت می کند، صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، هزار و چندین ساله باشد.»

قدرت بی نهایت

کلامش بر اعماق جان می نشست؛ «آب یکی، غذا یکی، هوا یکی؛ اما یکی را هر ماه، یکی دو بار کوتاه می کنی و دیگری را تا پایان عمر دست هم نمی زنی!» موی سر و موی مژه و ابرو را می گفت و به اینجا می رسید؛ «خدایی که چنین قدرتی دارد آیا نمی تواند انسان های بی شماری را چون موهای سر، عمری کوتاه دهد و به تحقق بخش وعده ی بزرگ قرآن، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، چون مژه و ابرو، عمری ثابت و طولانی؟!»

افسانه ی خضراء

انسان خوب، به خانواده اش رسیدگی می کند!

انسان بهتر، همسایه و اقوام را نیز سرپرستی می نماید!

انسان برتر، جامعه را می نگرد!

حال؛ چگونه گمان برده می شود برترین انسان، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، همراه خانواده اش در جزیره ای سبز و خرّم (جزیره ی خضراء) به سر می برد و با پیروان خود در سختی ها و رنج ها همراه و همسان نمی باشد؟!

حجّت خدا

حضرت علی علیه السلام: «سوگند به خدای علی! حجّت خدا، میان مردم هست و در راه ها گام برمی دارد؛ به خانه های آنها سر می زند و در شرق و غرب زمین، رفت و آمد می کند. گفتار مردم را می شنود و بر ایشان سلام می کند و می بیند و دیده نمی شود، تا وقت معین و وعده الهی.» (۱)

۱- . الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، ح ۳، ص ۴۱۴.

ص:۶۱

بخش دوم: فانوس هدایت

اشاره

-این یعنی انتظار

-بر بال وظایف

-وصال یار

-رضایت دلدار

-روی ماه دعا

ص:۶۳

این یعنی انتظار

اشاره

دمپایی سفید

ج_ذاب و گی_را صحبت می کرد. موض_وع صحبتش هم دل می رب_ود! می گفت: «منتظر فرج، مقامی عالی دارد و هرگاه در زمان غیبت از دنیا برود، به منزله ی کسی است که پس از ظهور حضرت حجّت علیه السلام زنده و تحت فرمان او در راه خدا جهاد می کند.» (۱)

ناگهان پسرکی تکیده، بلند شد و نامربوط پرسید: «حاج آقا! سود بانکی رباست؟»

شیء سفیدی به سرعت پهنه ی گرم فضای بالای سرمان را شکافت و بر کتف پسرک نشست! حاج آقا هم که یکّه خورده بود، با بازگشت نگاهش از خادم جوان به سوی پسرک، لبخند زنان گفت: «پایان جلسه، ما مخلص شمائیم!» و ادامه داد: «بله؛ البته به نظر می رسد، منتظری چنین مقامی دارد که بدون دمپایی سفید آشپزخانه مسجد، گفتگو کند ... .»

۱- . نک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

بوسه باران

سخنران که وارد شـد، مقامـات بلنـد پایه هم به دنبالش وارد شدنـد. روی صـندلی های ردیف اول سالن، چنـد نوجوان نشسـته بودند و باقی صندلی ها، اگرچه خالی بود، اما به تعداد آقایان نمی رسید.

سخنران هنوز شـروع به صـحبت نکرده بود که مسـئول برنامه با دستپاچگی، بچه ها را بلند کرد و آقایان را با احترام، جای آنها نشاند. روی پیشانی سـخنران، گره افتاد. میکروفن را روشن کرد و گفت: «آقایانی که جای بچه ها نشسـته اند، مکانشان غصبی است؛ لطفاً روی صندلی های ردیف عقب بنشینند.»

بچه ها که به جای خود برگشتند، سخنران، صحبتش را آغاز کرد. در حالی که بوسه های نوجوانان با دست روانه او می شد.

راستی؛ آیـا انتظار فرج را غیر از این معنایی است که از دریای وجود منتظران حقیقی، ابرهای سـفید محبت و شـجاعت حاصـل آید که چون به دیگران رسد، مِهر و عدل ببارد؟!

هنرمندی

ناظم خودکار بیک را به من داد و تشر زد: «چرا حواست را جمع نمی کنی؟ من باید وسایلت را بیاورم؟!»

مغزیِ خودکار را که درآوردم، دیدم جواب تست ها با کاغذ کوچکی برایم پُست شده!

سرم را چرخاندم. چند ردیف آن طرف تر بر لبان دوستم _ که خودکار را به ناظم داده بود _ لبخندی شیطنت آمیز خودنمایی می کرد.

یاد حرف پدرم افتادم: «هر چقدر، کار سخت تر باشد، فضیلتش هم بیشتر است!»

در حالی که کاغذ کوچک را پاره می کردم زیر لب گفتم: «رفیق! اگر یک کار مثبت از خودمان به دیگران سرایت دادیم، هُنر کردیم. این هنرمندی، یعنی انتظار فرج!»

م ع ا د

کلاس شروع شده بود که معلم پرسید: «بچه ها، انتظار فرج یعنی چه؟»

هر کس چیزی می گفت تا نوبت به من رسید. گفتم: «آقا اجازه؛ یعنی معاد.»

معلم گفت: «معاد؟! توضیح بده ببینیم منظورت چیست!» رفتم پای تخته و این چنین نوشتم:

«انتظار فرج، یعنی:

معرفت امام معصوم (م)،

عشق به عدالت (ع)،

امید به آینده ای روشن (ا)،

داشتن روحیه تعهد و مسؤولیت پذیری (د).»

ص:۶۹

بر بال وظایف

اشاره

شناخت

همراه استاد، داخل کوچه شدیم. استاد هنوز داشت جواب سؤالم را ــ که از وظایف منتظران پرسیده بودم ــ می داد. چندتا بچه با سروصدا بازی می کردند و کوچه را روی سرشان گذاشته بودند.

ناگهان صدای شکستن چیزی همه مان را ساکت کرد و کوچه تاریک شد. یکی از بچه ها، با سنگ، چراغ بالای تیر برق را شکسته بود.

استاد مکثی کرد و گفت: «می دانی چرا چراغ را شکست؟» و ادامه داد: «چون مربّی و راهنمای خوبی نداشت. کسانی هم که امام شان را نشناسند، راه درست را نمی روند. نور را از بین می برند و زندگی و مرگ جاهلی و ظلمانی ای خواهند داشت.»

الگو پذیری (۱)

با پیرمرد، در کاروانسرا آشنا شدم. خداییش، خدایی بود! وقتی دیدم دارد از کاروانسرا تنهایی بیرون می رود، دنبالش رفتم. گفت: «جوان! ما به دریای کویر می زنیم تا دُرّ تفکر صیقل دهیم، شما اذیت می شوید.» گفتم: «حاج آقا! اجازه بدهید ما هم بی نصیب نمانیم.»

یک ساعت بعد، زیر درخت کم سایه ای نشستیم. نگاهش به راه آمده افتاد و متعجّب پرسید: «چرا یک ردّ پا بر سینه ی شن هاست؟!» گفتم: «فکر کردم خوب است حتی در راه رفتن هم پا جای پای شما بگذارم. بالاخره شما الگوی مائید.»

چند لحظه ای نگذشت که بغض پیرمرد ترکید. مضطرب پرسیدم: «حاج آقا! چی شده؟! اتفاقی افتاده؟!» آرامم کرد و گفت: «اینطور که شما گفتی باید از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پیروی کرد نه از خَسی چون من. غلام رو سیاه کجا و ارباب کجا!»

الگو پذیری (۲)

صدای همهمهٔ انتهای سالن قطع نمی شد. امتحان نهایی بود و سالن امتحانات شلوغ. چندبار از بچه ها خواسته شد، سکوت را رعایت کنند. یکی از مراقبین جلسه که تیپ نامتعارف قهرمان آمریکایی بسکتبال را زده بود، بلندگو را گرفت و فریاد زد: «گوساله ها، خفه شید!» جلسه ساکت شد. بچه ها بهت زده و ناراحت بهم نگاه می کردند.

کاغذی از جیبم درآوردم و نامه ای نوشتم:

«با سلام؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، کسانی از مردمان زمان ما را دوست و همراه خود می خواند که از ویژگی هایشان، اقتدا به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و امامان پیش از اوست. (۱) پس اگر بزرگی چون امام باقر علیه السلام، مقتدا و الگوی مان باشد، دیگر نه تنها فحش نمی دهیم بلکه اگر کسی به ما گفت: «گاو»، همانند ایشان به او می گوییم: «من بَقَر نیستم، باقرم.» سعادتمند و پیروز باشید؛ والسلام.»

۱- . نک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰.

یاد (۱)

پایین تُشک، آرام دَرِ گوشم گفت: «دوبنده ی آبی را خوب نگاه کن، می خواهم نظرت را درباره اش بدانم.»

هنوز یک دقیقه از مسابقه نگذشته بود که متحیّر گفتم: «خودت کشفش کردی؟!» گفت: «یک پدیده است!»

در همین حین، صدای تشویق دوبنده ی آبی بعد از ضربه فنّی کردن حریف، فضای سالن را پُر کرد. واقعاً پهلوان بود! با یک "یا مهدی" حریف را از تشک کَند و دستش را بالا برد.

گفتم: «مثل اینکه او هم کشفش را کرده، آن دنیا هم پیروز است!» گفت: «منظورت چیست؟!»

گفتم: «"یا مهدی" و مردانگی اش را ندیدی؟! معلوم می شود دل در گِرو یاد امام زمانش دارد!»

یاد (۲)

فکر و ذِکرم شـده بود خرید ماشـین صـفر و دوخوابه کردن آپارتمانم. بی حوصـله روی تخته ی کلاس نوشـتم؛ «زندگی» و از بچه ها خواستم راجع به آن حرف بزنند.

سیّد رضا، گویی زنگ ساعت بود؛ بیدارم کرد. از غفلت خودم شرمنده شدم.

گفت: «زندگی مثل گُل یا پوچ می ماند. با یاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گُل است، بدون آن پوچ!»

حفظ ایمان (۱)

بی قرار بود. دستی به کتفش زدم و گفتم: «چیه؛ سوغـاتی نیاوردی؟!» گفت: «حاج آقا! خوب شـد دیـدمتان. یک سوغاتی داغ دارم که دارد مغزپختم می کند. کنار کعبه، یک وهّابی بهم داده؛ فقط مخصوص شماست!»

-درخدمتیم!

-وهّابیه گفت: «شیعه از اه_ل بیت و بخصوص امـام حسـی___ن علیهم السـلام کمک می خواهـد نه از خـدا، پس برای خـدا شریک قائل شده و مشرک است... .»

دسـتش را به آرامی فشـردم و گفتم: «دفعه ی دیگر بهش بگو: بله؛ ما از ائم_ه علیهم السلام کمک و شفاع_ت می خواهی_م ام_ا معتقدی_م آن بزرگ_واران، وسـیل_ه ای برای تق_رّب به خ_دای سبحانند نه اینکه بدون اذنِ الهی، ضـرر و سود می رسانند تا شرک باشد. اتفاقاً پیامبر صلی الله علیه و آله در حدی_ث ثقلی_ن، فرمودند: «هرکس به ق_رآن و عت_رت ایشان (اه_ل بیت علیهم السـلام) تمس_ک جویـد، هرگ_ز گمراه نمی شـود.» و در ق_رآن آمـده است: «ای کسـانی که ایم_ان آورده اید! ... وسیل_ه ای برای تق_رّب به خ_دا بجوئید.» (۱)... .»

دیگر آرام شـده بود که لبخنـدزن_ان گفت: «حـاج آق_ا! عجب زمـانی است دوران غیب_ت؛ شـیطان در خـانه ی خ_دا هم دنبال گوه_ر گران به_ای ماست!»

۱- . سوره مائده، آیه ۳۵ (ترجمه آیت اللّه مکارم دام ظله).

حفظ ایمان (۲)

باغبان می گفت: «دانه ی سیب را در قلب آن دیده ای؟! دیده ای که چگونه حتی با گاز زدن و خوردن سیب، این میوه ی بی جان، دانه را در درون خود حفظ می کند؟! اگر این دانه بر خاک بیفتد و چندی بگذرد، درختی پُربار از سیب، با دانه هایی در قلب شان به ارمغان می آورد.»

و ادامه می داد: «آن سیب تویی و دانه ی آن ایمان تو. چنان حفظش کن که هرجا بر زمین اُفتی، هزاران چون توئی (مؤمن) بپاخیزند!

گ‍ـر دل به گوه‍ـر ایمان ج‍ـلا دهی‍ـم

آنگ‍ـه س‍ـزد به ام‍ـام این ن‍ـدا دهی‍ـم

آق‍ـا ب‍ـی‍ـا و ج‍ـه‍ـان پُ‍ـر زِ داد کُ‍ـــن

ما جان خویش در ره دین خدا دهیم.»

زمینه سازی

عالمی سرشناس بود و عاشق شهادت. چون پروانه ای گِرد شمع شهدا و خانواده هایشان می گشت. این بار من همراهش بودم. از ماشین پیاده شدم تا به صاحبخانه بگویم مهمان دارند. بوی اسپند و خاک آب خورده، کوچه و حیات جارو شده و طنین گرم کلامِ «چرا دیر کردید؟!» مادر شهید، گوش و چشم و شامّه ام را نوازش داد.

متعجّب گفتم: «از کجا می دانستید حاج آقا به دیدارتان می آید؟» گفت: «دیشب فرزند شهیدم از من خواست تا منتظرشان باشم.»

حرف انتظار که به میان آمد، دلم لرزید. با خودم گفتم: «ببین این شهید و مادرش، چگونه انتظار را با عمل شان معنا می کنند. تو هم منتظری؟!»

اشک در چشمانم حلقه زد. منتظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بودن و خانه ی دل حتی یک آب و جاروی ساده به خود ندیدن؟!

وصال یار

اشاره

اضطرار

حکیمـانِ هرقـل و طبیبـانِ حلّه و بغـداد، همه جوابش کرده بودنـد. می گفتنـد: «زخم پای چپت بر روی رگ اکحل است؛ اگر جراحی شود، احتمال پاره شدن رگ بسیار زیاد است و اگر رگ پاره شود حتماً می میری. برو و با درد بساز که از مردن بهتر است.»

اسـماعیل را که همه ی حاضـران راندنـد؛ غـایبی به فریـادش رسـید! کنار شط دجله، نزدیک سامراء، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با دست زخم او را فشرد و دیگر زخمی درکار نبود ... . (۱)

۱- .نک: کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۹۶ - ۳۰۰.

مصلحت

عیسی إربلی (۱) می گفت: قضیه ی اسماعیل هرقلی را در جمعی مطرح کردم. یکی از ایشان بلند شد و گفت: «من پسر اسماعیلم. پدرم چهل بار دیگر به سامراء رفت تا دوباره مولای مان را ببیند؛ اما ندید.»

باید به پسر اسماعیل گفت: «بله؛ بار اوّل بخاطر شرایط جامعه و... امام عجل الله تعالی فرجه الشریف مصلحتی دیده بودند؛ اما بعد از آن، مُصلِح دیگر مصلحتی ندیدند و اسماعیل هم دیگر ایشان را ندید! دو دوتا می شود؛ چهارتا!»

۱- . مؤلف کشف الغمه؛ از ادبا و دانشمندان معروف قرن هشتم هجری است.

راستی و انصاف

بالاخره بعد از مرارت های فراوان، گفتند: «فلان ساعت در بازار آهنگران، مغازه ی پیرمردِ قفل ساز باش!»

به مغازه ی پیرمرد که رسیدم، امام عجل الله تعالی فرجه الشریف سلامم را جواب دادند و امر به سکوت نمودند.

پیرزنی آمد و گفت: «برای رضای خدا، این قفل را از من به سه شاهی بخر که گره کارم به کمتر، باز نمی شود.»

پیرمرد، قفل را گرفت و نگاهی کرد و گفت: «قفلِ به درد خوری است. هشت شاهی می ارزد... من کاسبم و باید نفعی ببرم، از هشت شاهی بیش از یک شاهی منفعت بردن هم بی انصافی است؛ این را هفت شاهی برمی دارم.»

پیرزن که از اوّل بازار، به هر کس رو زده بود چون نیازمندش دیده بودند، قفل را بیشتر از دو شاهی برنمی داشتند، هفت شاهی را گرفت و خوشحال رفت.

امام عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند: «این طور شوید تا ما به سراغ شما بیاییم... هفته ای بر او نمی گذرد، مگر آنکه من به سراغ او می آیم و از او دل جوئی و احوال پرسی می کنم.» (۱)

۱- .نک: ملاقات با امام عصر، (سید جعفر رفیعی)، ص ۲۶۸ - ۲۷۱.

مهم تر

یک بار هم که توانسته بود خود را به مدینه برساند، پیامبر صلی الله علیه و آله از شهر بیرون رفته بود. قول داده بود نمانَد و خیلی زود برگردد؛ بالاخره مادرِ بیمار بود و پرستاری نیاز داشت.

اشتیاق دیدار محبوب، جانش را شعله ور کرده بود؛ اما خود را از میان برداشت و برگشت. بعد از آن نیز، هرگز محبوب خویش را ندید.

پیامبر صلی الله علیه و آله هم چه نیکو نامیدش؛ «نَفَسُ الرَّحمن» فرمود: «من بوی خدای رحمان را از جانب یمن استشمام می کنم.»

آری؛ این گونه «اُوَیس قَرَنی» با عَمَلش، قَرْن ها قبل، فریاد برآورد که رضای محبوب و خدای او، بسی مهم تر از دیدار است!

ص:۸۵

رضایت دلدار

اشاره

فُوت

همیشه ساعت دو می آمد، دُرست موقعی که موسیقی قطع می شد. روز به روز هم بیشتر ازش خوشم می آمد؛ اما چندتا مدال قهرمانی ام مانع از این می شد که برای دوستی پیش قدم شوم.

بالاخره یک روز طاقتم سر آمد؛ پیشش رفتم و بعد از کمی خوش و بِش، لبخندزنان پرسیدم: «چطوره که همه، هر روز که می گذرد بُرنزه تر می شن؛ اما تو، سفیـد که چـه عـرض کنم، نورانی تر می شی. فوتِ کارت را یاد ما هم می دی رِفیق؟!»

دَمبل را سرجایش گذاشت و گفت: «راستش؛ من برنزه و سفید و این چیزها را دقت نکردم، بدنسازی ام به خاطر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می آم.»

متعجّب گفتم: «امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف؟!»

گفت: «آره؛ با خودم گفتم جسمم را قوی می کنم که وقتی آقا ظهور کرد، سرباز آماده ای باشم.»

گفتم: «که این طور؛ چون نیّت خدایی داری ورزشت هم عبادت است و عمل صالح، عمل صالح هم که محبّت می آورد؛ (۱) پس تو دنبال محبّت و رضایت امام زمانی! عجب فوتی! ببخشید، عجب گردبادی!»

خنده کنان گفت: «گردباد را خوب اومدی؛ اما ما بازدمی بیش نیستیم!»

۱- .«حتماً، کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند، خدای رحمان، دوستی و محبّت برای آنان قرار می دهد»؛ سوره مریم: آیه ۹۶.

خاک و آسمان

از عمره بر می گشتیم. پدر پیرم را بیدار کردم. به سختی در سرویس بهداشتی کوچک ابتدای راهرو وضو گرفت. مهماندار نیز جلوی درب خروج، پارچه تمیز دیگری پهن کرد تا او هم نمازش را بخواند.

وقتی سرجایمان برگشتیم، مسافر صندلی کنارم، کلاً شده بود علامت سؤال! پرسید: «بعد از آن همه معطل شدن و سرپا ایستادن و خستگی در فرودگاه جِدّه، چرا نگذاشتی پیرمرد، سه ساعتی استراحت کند؟ چرا بیدارش کردی؟! خُب؛ در فرودگاه ایران، قضای نماز صبحش را می خواند.»

پدرم خودش جواب داد و با خرسندی گفت: «خستگی چه اهمیتی دارد وقتی رضایت و به دنبالش محبّت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مطرح است؟! خودشان فرمودند:«هیچ عملی بهتر از نماز، بینی شیطان را به خاک نمی مالد» و از ما این به خاک مالیدن را خواسته اند.» (۱)

نگاهم به نگاه همسفرمان گره خورد. متفکرانه گفت: «بله؛ حق با شماست. محبّت، خارشکن قدرتمندی است!»

و ادامه داد: «نمی دانستم حتی در آسمان هم می شود دماغ بعضی ها را به خاک مالید!»

۱- . نک: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲.

اوّلِ اوّل

مثل هر ماه، علیرضا زودتر از من آمده بود. به موقع سوار مینی بوس تهران شدیم. همیشه قبل از اذان صبح به مهدیه می رسیدیم و بعد از نوش جان کردن یک دعای با حال، برمی گشتیم. آن شب، بوی برف هوا را پُـر کـرده بود. هنـوز نیم ساعت از حرکت مان نگذشتـه بود که آسمـان

چون نقل ریزی بر سر عروس، حسابی دست و دل بازی کرد و ما را سه ساعتی در تالار جاده نگاه داشت. بالاخره هم، مأموران راهداری اجازه ی خروج مان را گرفتند.

دوباره که راه افتادیم، اضطراب در چهره ی علیرضا موج می زد. با آرنج، آرام به بغلش زدم و گفتم: «نگران نباش؛ به دعا می رسیم.» بعد هم چشم هایم را بستم و به خواب رفتم.

با غرولند راننده بیدار شدم. ماشین کنار یک کارگاه ساختمانی، نزدیک تهران، ایستاده بود و علیرضا داشت پیاده می شد. ساکم را برداشتم و دنبالش رفتم. پرسیدم: «علی اینجا چه کار داریم؟!» همان طور مضطرب به سمت روشنایی اتاقک ابتدای کارگاه رفت و در زد. پسر جوانی در را باز کرد. علیرضا با او چند کلمه ای صحبت کرد و وارد اتاق شد.

چند دقیقه بعد، مبهوت از کنار بخاری اتاق نگاهش می کردم. تعقیبات نمازش هم تمام شد. مُهر کربلایش را بوسید و داخل جیبش گذاشت. پرسیدم: «مگر قرار نبود برویم مهدیه؟! خُب؛ همان جا نماز می خواندیم دیگر!» آرام و متبسّم گفت: «یادت نیست ماه قبل، سخنران چه گفت؛ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرموده اند: «از رحمت خدا به دور است کسی که [...] نماز

صبح را تا ناپدیدشدن ستارگان به تأخیر اندازد.» (۱) از قبلِ خوابیدنت، نگران نماز اوّلِ وقت بودم که الحمدلله جور شد.»

آن روز به دعـای نـدبه نرسـیدیم؛ اما می دانسـتم علیرضا حتما یکی از آنهایی است که دعا نخوانـده، امام عجل الله تعالی فرجه الشریف دوستش دارد!

۱- . بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵.

آتش

بعد از صلوات پایان درس، استاد اشاره کرد بمانم. کلاس که خلوت شد، گفت: «آشیخ حسین! چند وقتی هست خیلی پریشانی، اصلاً حواست به درس نیست، مشکلی پیش آمده؟»

خوشحال شدم. سفره دلم را باز کردم و گفتم: «بله؛ حاج آقا! مدتی هست کابوس های وحشتناک می بینم؛ دورتادورم آتش است. در نهایت هم با لهیب آتش_ی که از وجودم زبانه می کشد بیدار می شوم. نمی دانم چه شده و چه کار باید بکنم.»

استاد متفکرانه دستی به ریش جوگندمی اش کشید و گفت: «عجب؛ کسی تازگی ها، چیزی، پولی، هدیه ای، به شما نداده؟» گفتم: «چرا؛ یکی از بستگان سرمایه دارم در یک مهمانی، مبلغی به من داد و گفت: «این پول را شما که طلبه اید و سرباز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، مصرف کنید تا ما هم امام مان را راضی و خوشحال کرده باشیم. عش_ق است دیگر، چه کارش می شود کرد؟!»

استاد دست در جیب قبای خاکستری اش کرد. مقداری پول درآورد و گفت: «دو سه روز فقط از این مصرف کن، ببین بازهم کابوس ه_ا به سراغت می آیند؟»

پول استاد، گویی آبی بر روی آت_ش بود. خواب هایم آرام و راحت شد. علّت را که از استاد پرسیدم، گفت: «در جل_د ۵۳ کت_اب بح_ارالان_وار، صفحه ی ۱۸۱، نامه ای از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده که حضرت فرموده اند: «...هر

کس چیزی از اموال ما را حلال شمارد و آن را بخورد، همانا آتش خورده است.» ظاهراً جناب فامیل، خمس نمی دهد.»

پیگیر قضیه شدم. فهمیدم، بله؛ عشق جناب شان!! خودنمایی کردن است و امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را برای خود خواستن، نه خود را فدای امام عجل الله تعالی فرجه الشریف ساختن!

کتاب جگرکی

کارشـناس مـذهبی ای که در تهیه ی گزارش هـای مهـدوی، شـهره بـود، جگرکی ای را در دام تصـویر خویش گرفتـار کرد و پرسید: «به نظر شما چگونه می توان رضایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به دست آورد؟»

جگرکی گفت: «خُب معلومه؛ با خوردن جیگر!»

کـارشن_اس، غَ_رّه از عل_م خود گفت: «خوردن جیگر یعن_ی چ_ه؟ می خواهیم در تلویزیون پخش کنیم ها! شـما بگو با زمینه سازی برای ظهور، با آماده کردن شرایط ظهور و ... .»

جگرکی گفت: «ببین داداش، درآمد از دو راه به دست می آید؛ یا با دروغ و نیرنگ که دزدیه اعتماد است! یا با زور و قلدری که دزدیه امنیت است! یا با فحشا و سکس که دزدیه آبرو است! یا با اختلاف افکنی و تفرقه که دزدیه فکر است! یا با توکل بر خدا و کار و تلاش که این درست است! پس، پول یا با دزدی به دست می آد یا با پاکی و صداقت. شما اگر جیگر بخورید به من در پول درآوردن از راه دوم کمک کردید و این هم، نوعی زمینه سازی است دیگر.»

کارشـناس، بُهت زده از حرف منطقی جگرکی، با دهان باز او را نگاه می کرد که تصویربردارش بر شانه اش زد و گفت: «این از کتاب هایی است که در دانشگاه خوانده نمی شوند. همین "راه دومش" را بچسب که واقعاً جیگره!»

گوارا

استاد با صورتی چین خورده از تبسم و چشمانی سرشار از شوق گفت: «جوان که بودیم گواراترین لحظه ی عمر را وقتی می دانستیم که در چادر خاکی باشیم و باران بر سقف چادر ترانه بخواند و جام مان، شیشه مربایی باشد که در آن چای داغ ریخته اند و قرار است تا ساعتی دیگر عملیات شروع شود و رضایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حاصل گردد؛ اما جنگ تمام شد.» و سکوت کرد.

گفتم: «استاد، دیگر عمرتان گوارا و دلچسب نیست؟»

گفت: «حالا، چادرمان آسمان است و باران مان قرآن و جام مان، دل مملو از یقین و قرار است در عهد و پیمان الهی یعنی اطاعت از اهل بیت علیهم السلام و عمل در طریق آنها، استواری کنیم تا به لقای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریفبرسیم که خودشان فرمودند: «اگر شیعیان ما، دل هایشان در وفای بر عهدی که بر آنها است، اجتماع کنند لقای ما برای آنان به تأخیر نمی افتد.» (۱).»

۱- . بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

کشیدنی

پیست توچال بود و آدم هایی با کاپشن های رنگارنگ بر صفحه ی سفید برف، در حرکت. اولین باری بود که چوب اسکی را، زیر پاهایم احساس می کردم. یکی دو متری بیشتر، کشش جاذبه ی زمین را همراهی نکرده بودم که با فرهاد نامی، گره خوردم و "دیدنی هایی" خَلق شد. سکون که آمد، فرهاد، گِله مند گفت: «دنیا را می بینی، از کشیدنی هایش فقط بدبختی کشیدیم؛ بَس نبود، حالا ـ باید مچاله هم بشویم.» معذرت خواستم و گفتم: «دلِ پُری داری مَـرد! اگر بتوانم کمکی کنم، خوشحـال می شوم.» خیره، نگاهی بهم کرد و گفت: «چه بگویم؟! با اینکه پول پارو می کنم؛ اما به هر دری می زنم آرام نمی شوم که نمی شوم!»

مکثی کردم و گفتم: «دوتا کشیدنی هم از من بشنو، آنها را هم امتحان کن، حتماً جواب می دهد!»

نگاهش متعجّب شد و گفت: «چه هستند؟»

گفتم: «یکی، کشیدن صدا در هنگام خواندن قرآن یا همان ترتیل قرآن است و یکی هم، کشیدن رنج سفر برای زیارت ائمه علیهم السلام.»

فرهاد که حسابی جا خورده بود، گفت: «شما طلبه اید؟!» گفتم: «نه؛ یک رفیق طلبه دارم که همیشه می گوید، اگر این کارها را انجام بدهیم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، از ما راضی می شود و جایزه ی مان آرامش است.»

متفکرانه بلند شد و گفت: «إی وَل؛ بلند شو که تو هم یک استاد مجانی اسکی، جایزه گرفتی.»

ص:۹۵

روی ماه دعا

اشاره

اسلحه

مهمـان "دوکوهه" بودیم. رزمنـده ای که مین ضِدّ نفر، پـای راسـتش را بـا خود برده بود، بـا لحنی آکنـده از حماسه و عرفان دلگرم مـان می کرد و می گفـت: «اسـلح_ه کـه داشـته باشـی، نـه تنهـا خـودت قدرتمنـدی بلکه بوسـیله ی آن از عزیزانت هم حمایت می کنی. ... بچّه ها در طول دفاع مقدّس، قدرتمندترین اسـلح_ه ی بشـری را داشـتند که علی وار توانسـتند از اسلام و مسلمین حفاظت کنند.»

صلابت کلام رزمنـده، چشم هایمان را هم گوش کرده بود. حتی صدای نفس هایمان، شـنیده نمی شد. او که اشتیاق ما را می دیـد، ادامه داد: «شاید شـنیده باشـید بعضـی از آدم ها که زیر صاعقه ی چشـمان ناپاک بوده اند و از دهان بوالهوسان، تیکّه ها شنیـده انـد، می گوینـد: «چشم و دهان در صورت انسان ها اضافی است!» اما اگر چشم، خـدا را دید و دهان، همه چیز را از او خواست؛ دیگر نه تنها چیزی اضافی نیست بلکه ب_ه دُع_ا ک_ه سـلاح قدرتمند پیامبران و امامان است، دست پیدا کرده ایم و مَگر نه این است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف، خود فرموده اند: «برای تعجیل فرج، بسـیار دُع_ا کنید که فرج شما در همان دُع_است.» (۱).»

بزم رزم کلام رزمنـده زمـانی تمـام شـد که اسـلح_ه ی دُع_ا را برای امـام زمـان عجل الله تعالی فرجه الشـریف، آتش کرد و گفت: «پروردگارا! هرچه را مولایمان، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، از تو طلب می کند، برآورده بفرما که تو بخشنده ی مهربانی.»

۱- . بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

عشقِ ناب

مسابقه ی فینال جام رمضان بود. خم شدن کمر سالن ورزشگاه، از جمعیت بیش از ظرفیت، به خوبی احساس می شد. نتیجه ی مساوی، کار را به پنالتی کشانـد. با درخشـش امیر ــ که بخاطر ته ریش همیشـگی اش، بچّه ها حاج امیر صـدایش می زدند ــ فقط یک بار، توپ به تور دروازه رسـید و تیم مان قهرمان شد. حالا دیگر سالن، کاملاً در خ_اک تماشاچیان بود و حاج امیر، بالای دست بچّه ها.

سالن که برای اهـدای جوایز آماده می شـد، کنار امیر رفتم و پرسـیدم: «موقع پنالتی ها لبانت می جنبید؛ چه وِردی می خواندی که توپ، دستهای تو را بیشتر از تور دروازه دوست داشت؟!»

چشـمان مرددش را برای لحظاتی به من دوخت و بعد گفت: «برای سـلامتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، دُع_ا می کردم.»

گفتم: «یعنی می خواستی کمکت کند گُل نخوری؛ نه؟! چون حضرت را که خدا خودش حفظ می کند و زنده نگه می دارد!»

دستی به سـرم کشـید و گفت: «پسر! زنده ماندن حضرت، منافاتی با بیمار شدنشان ندارد. من برای مریض نشدن حضرت دُع_ا می کردم؛ افتاد؟!»

گفتم: «حـاج امیر! تجارتت هم مثل دروازه بانیت خوب است.» گفت: «چطور مگر؟!» گفتم: «به قول معروف خودت را سپردی به امام و به یادش هستی تا امام هم به یاد تو باشد و کمکت کند.»

این بار سـرم را با دسـتانش نگه داشت و به چشمانم زُل زد و گفت: «اشتباه نکن! تجارتی در کار نیست! اگر تمام پنالتی ها هم گُل می شد، باز

هم من دُعـا را داشتم. این عشق است؛ معامله نیست!» بعد هم پیشانی ام را بوسید و به شادی بچّه ها پیوست.

آن شب حاج امیر، جایزه ی مرد اخلاق و بهترین دروازه بان را هم گرفت. من نیز، جایزه ی همنشینی با حاج امیر نصیبم شد؛ رائحه ای دلنشین از ایمان و عشق.

بی دریغ

چنـد دقیقه ای می شد با خدای خود راز و نیاز می کردم، خواهش می کردم، سرافکنده و غمگین دُع_ا می کردم. ذهنم چون امواج متلاطم دریـا، خواسته هـایم را به این سو و آن سو می کشـید؛ تـا اینکه به یـاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف افتـادم. طلب و خـواهشم قَرار گرفـت و حُزنم بیشـتر شـد و دُع_ایم افزونـتر؛ که خـدایا، ف_ان_وس ه_دای_ت و قُ_رب و رهنمای رسیدن به لقاء و رضوان را از پس ابر، بیرون آر. که خدای_ا، یک رن_ج در درون من ش_ور می زن_د: «نکند من رن_جِ امام خویش باشم؟!»

گفتم و گفتم تا نسیم ملایم ساحل مرا به زانو درآورد و سیلابی کوچک از چشمانم به سوی دریا روان گردید.

موج اشـک، هنوز فرو ننشسـته بود. ناگهـان، گرمی نوازشـی را بر گونه ام احسـاس کردم. چشـمانم را گشودم؛ کسـی نبود. به اطراف نگریسـتم. فقـط من بودم و دریـا و سـاحلی که دو ردّ پـا از دور ت_ا به من، به موازات هم ادامه می یافت؛ ام_ا من که تنهابودم! چرا دو ردّ پا؟!

گویی این بار ذهنم به زانو درآمده باشد!

شگفتـا؛ من لایق همراهی با امامِ خود بوده ام؟! ذکر و یاد و دُع_ا، محبّت بی دریغ مولایم را به همراه داشـته است؟! بُهت زده، دست بر روی گونه ام گذاشتم و از اعماق جان، فریاد برآوردم؛ خُ___دا! (۱)

۱- . این داسـتان به استناد نامه ی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریفبه شیخ مفید، که در آنجا خطاب به شیعیان می فرمایند: «ما هرگز شما را به حال خود رها نکرده ایم و هرگز شما را از یاد نبرده ایم ...»، تنظیم شده است. نک: نگین آفرینش، ص ۷۸.

برخی از منابع

قرآن کریم

آفتاب مهر، جمعی از محققین مرکز تخصصی مهدویّت

بحارالانوار، علامه مجلسی

تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی

تو می آیی، استاد صفائی (عین _ صاد)

کافی، مرحوم کلینی

کشف الغمه فی معرفه الائمه، محقق إربلی

کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق

نگین آفرینش، محمد مهدی حائری پور و دیگران

و ... .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹